

کنترل دادگاه بر رأی داوری در زمان ابلاغ؛
نقد و بررسی رأی شماره ۱۴۰۳۹۱۳۹۰۰۱۳۲۱۶۶۴۳
شعبه اول دادگاه بخش قلعه نو

سید رسول میرنژاد بروجنی*

چکیده

نظارت بر رأی داور از چالش بر انگیزترین موضوعات حقوقی در نظام حقوقی ایران است. فرآیندی که همزمان شبهه مفهومی و موضوعی را با خود به همراه دارد. با این حال در نظارت دادگاه در زمان رسیدگی به دعوی ابطال به رأی داور و با کمی تردید در زمان بررسی درخواست اجرای رأی داوری؛ نوشته های حقوقی و رویه قضایی هم داستان هستند. از سویی دیگر؛ قانون گذار در ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی ابلاغ رأی داوری را نیازمند دستور دادگاه دانسته است. رویکردی که به روشنی قضایی بودن این فرآیند را آشکار می نماید. پس، منطقی این است که دادگاه حق کنترل آن را در هنگام مواجهه با درخواست ابلاغ رأی داور داشته باشد. شعبه نخست دادگاه عمومی بخش قلعه نو بر همین راه رفته و از نظارت دادگاه حمایت نموده است.

واژگان کلیدی: کنترل پذیری؛ داوری؛ ابلاغ رأی داور؛ رویه قضایی

مشخصات رأی (بدوی)

شماره دادنامه: ۱۴۰۳۹۱۳۹۰۰۱۳۲۱۶۶۴۳

تاریخ صدور: ۱۴۰۳/۰۷/۱۵

خواسته: درخواست ابلاغ رأی داوری

مرجع رسیدگی کننده (صدور رأی): شعبه اول دادگاه بخش قلعه نو

مقدمه

داوری در کنار دادگاه، نهادی برای حل و فصل اختلافات به شمار می‌رود. هر چند هنوز دربارهٔ اینکه آیا می‌توان داور را مرجعی قضایی - به این معنا که شخص ثالثی دربارهٔ اختلاف حقوقی طرفین تصمیمی لازم الاجرا اتخاذ می‌کند - دانست، اجماعی پدید نیامده و گفت و گوها همچنان ادامه دارد (محسنی، ۱۳۹۱: ۹۹)، اما دست‌برتر با گروهی است که این انگاره را پذیرفتنی می‌دانند که داور همنشین (دادنامهٔ شمارهٔ ۱۰۵۳۷۵۱۰۰۱۳۹۱۳۹۱۴۰۳ شعبه اول دادگاه بخش قلعه‌نو) یا جایگزین دادگاه است (خدابخشی، ۱۳۹۴: ۶۶) و تمایز میان این دو، بیشتر از شیوهٔ گزینش آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. داوری زادهٔ ارادهٔ طرفین است و قاضی دادگستری منصوب حاکمیت؛ تمایزی که این فرصت و امکان را برای دادگاه فراهم می‌آورد تا در راستای پاسداشت نظم عمومی، به کنترل رأی داوری بپردازد.

در حقوق داوری، این نظارت یا کنترل، هم در قانون (مواد ۴۸۹ تا ۴۹۲ قانون آیین دادرسی مدنی) و هم در دکتترین معتبر حقوقی (شمس، ۱۳۹۷: ۴۲۳؛ خدابخشی، ۱۳۹۳: ۶۰۵) به رسمیت شناخته شده است و گفت‌وگو تنها دربارهٔ میزان و گسترهٔ آن جریان دارد. از سوی دیگر، بر پایهٔ آنچه مرسوم است و در نوشته‌های حقوقی بدان پرداخته شده و رویهٔ قضایی نیز بر آن استقرار یافته است، این نظارت به دو گونهٔ اصلی محدود می‌شود: رسیدگی به دعوی ابطال رأی داوری و رسیدگی به درخواست اجرای رأی داوری.

با این حال، این جواد واحدی بود که برای نخستین بار از نظارت دادگاه بر رأی داوری در مرحلهٔ ابلاغ سخن به میان آورد و آن را در کنار دو نظارت پیش‌گفته قرار داد (واحدی، ۱۳۷۲: ۱۳۲)؛ رویکردی که شعبهٔ نخست دادگاه عمومی بخش قلعه‌نو در دادنامهٔ موضوع بررسی در این مقاله بر آن مهر تأکید نهاده و بدین وسیله کوشیده است پشتوانه‌های توجیهی آن را در رأی خود بازتاب دهد. بدین سان، پرسش بنیادین در این مقاله آن خواهد بود که آیا می‌توان با توجه به ماهیت قضایی دستور ابلاغ رأی داوری در مادهٔ ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی، نظارت دادگاه را در این بازهٔ زمانی به رسمیت شناخت. فرضیهٔ پژوهنده بر پاسخ مثبت به این پرسش استوار است.

۱. تحلیل و بررسی رأی

۱-۱. گردش کار و مقدمه رأی

در خصوص دادخواست تقدیمی از سوی خواهان این دعوا، آقای، به طرفیت ۱. دهیاری و ۲. آقای، مبنی بر درخواست ابلاغ رأی داوری مورخ ۱۴۰۳/۰۶/۱۲ به شماره ۲۲۷۷/۳/۱/۲۹۳۱، خواهان چنین ادامه داده است که با توجه به اینکه در قرارداد مورخ ۱۴۰۲/۰۵/۰۱ به شماره ۳۱۵۲ به عنوان داور انتخاب شده است، اینک در اجرای مقررات قانونی رأی خود را صادر نموده و بدین وسیله و در اجرای ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی، به دلیل تعیین نکردن روش خاصی برای ابلاغ در قرارداد، درخواست ابلاغ رأی داوری را از طریق دادگاه مطرح کرده است.

۲-۱. محورهای موضوعی رأی

محورهای موضوعی زیر که عناصر نوعی و اساسی این دعوا را تشکیل می دهند، در بخش اسباب موجهه رأی به تفصیل تحلیل و بررسی خواهند شد:

- مفهوم نظارت دادگاه بر رأی داوری در مرحله ابلاغ رأی
- داوری شخص حقوقی و تبیین مفهوم غرر در داوری
- تکلیف داور به تشکیل جلسه داوری به عنوان یکی از اصول راهبردی
- الزام آور بودن رأی داوری و اثر آن در تحلیل شرط داوری
- استقلال شرط داوری و تصمیم داور بر فسخ قرارداد اصلی
- تمایز میان نظریه و رأی در حقوق داوری

۳-۱. اسباب موجهه و اقناعی رأی دادگاه

نظر به اینکه داور، قاضی منصوب طرفین اختلاف است، رهیافت بنیادین در این نهاد، دست یابی به عدالتی بهتر یا گونه دیگری از عدالت است؛ عدالتی که از جمله مصادیق آن حضور در فضایی مسالمت آمیز و برخورداری از فرصت و توان بیشتر برای شنیدن و بیان دلایل می باشد. بر این اساس، شخص ثالثی عهده دار فرایند حل اختلاف می شود و نتیجه این آرمان ارزشمند، تصمیمی خواهد بود که طرفین آن را برای خود لازم الاجرا بدانند. بنابراین، منطقی و مطابق با فهم عرفی است که چنانچه به دلایلی در این پارادایم تردید پدید آید، باید در قصد طرفین تشکیک

کرد یا دست کم به این برداشت رسید که آنچه آنان در سر می پرورانده‌اند، داوری به معنای دقیق کلمه نبوده و نیست. چنین وضعیتی در مانحن‌فیه نیز مشاهده می‌شود. توضیح اینکه، در ماده ۱۲ قرارداد، شرط داوری بدین گونه قید شده است: «در صورت بروز هرگونه اختلاف، مرجع داوری ابتدا بخشداری مرکزی به نمایندگی بخشدار و در صورت حل‌نشدن موضوع، رأی نهایی دادگاه‌های صالح جمهوری اسلامی ایران لازم‌الاجرا خواهد بود».

همان گونه که ملاحظه می‌گردد، عبارات این شرط به خوبی نشان می‌دهد که رکن الزام آور بودن رأی داوری در آن مفقود است. شرط داوری اصولاً از دو جهت برای طرفین الزام ایجاد می‌کند: یکی الزام به مراجعه به نهاد داوری و دیگری الزام به رأی داور. التزام نخست از آن روست که نهاد داوری جایگزین دادگستری می‌شود و التزام دوم بدین جهت است که رأی داور جانشین رأی قاضی دولتی می‌گردد (خدابخشی، حقوق دعاوی، جلد ششم: حقوق داوری تطبیقی، ص ۱۶۵). حال آنکه عبارت «... در صورت حل‌نشدن موضوع، رأی نهایی دادگاه‌های صالحه جمهوری اسلامی ایران لازم‌الاجرا خواهد بود» به روشنی بیانگر آن است که طرفین، رأی داور را واجد وصف الزام‌آور ندانسته‌اند و همین امر، دست کم رکن دوم از ارکان الزام‌آور بودن داوری را منتفی می‌سازد.

از سوی دیگر، داوری خود یک قرارداد است و این توصیف، دلالت التزامی بر آن دارد که علاوه بر شرایط اختصاصی داوری، قواعد عمومی قراردادهای، از جمله ضرورت فقدان غرر و جهل (ماده ۲۱۶ قانون مدنی)، نیز باید در آن رعایت گردد. براین اساس، داور، موضوع داوری، قرارداد داوری، مدت داوری و اجرت داوری می‌بایست در بستری شفاف و به دور از هرگونه ابهام مورد توافق طرفین قرار گیرد. چنانچه در هر یک از این ارکان، غرر یا جهلی راه یابد، دیگر نمی‌توان از یک داوری استاندارد سخن گفت. در پرونده حاضر، داوری به صورت مقید درج گردیده و چنین اعلام شده است که داور «بخشدار مرکزی» می‌باشد؛ بدین سان، شخص حقوقی به‌عنوان داور برگزیده شده است. دادگاه حاضر، با عنایت به تحول گفتمان مفاهیم حقوقی در گذر زمان - که در مبحث استقلال شرط داوری بیشتر به آن پرداخته خواهد شد - به تفسیر سنتی منع

داوری شخص حقوقی به استناد ماده ۴۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی پایبند نیست و آن را مانعی بر سر راه داوری به رسمیت نمی‌شناسد.

با این همه، در فرضی که شخص حقوقی به‌عنوان داور انتخاب می‌شود، یکی از مقتضیات اجتناب‌ناپذیر آن است که شخص حقوقی یا سازمان مربوطه، پیش از تشکیل جلسه داوری و در مدتی معقول و متعارف، به طرفین اختلاف اعلام کند که از میان داوران آن نهاد، چه شخص یا اشخاصی برای داوری برگزیده شده‌اند تا فرصت طرح ایراد یا جرح نسبت به داوران برای طرفین فراهم گردد. در این پرونده، چنان فرایندی رخ نداده و انتخاب داور در بخشداری قلعه‌نو به شکلی نامعلوم و هم‌زمان با صدور رأی داوری صورت پذیرفته است.

یکی دیگر از اصول راهبردی در داوری که در این پرونده رعایت نشده، تکلیف داور به تشکیل جلسه داوری به منظور استماع ادله و دفاعیات طرفین است. مطابق ماده ۴۷۷ قانون آیین دادرسی مدنی، داور مکلف به رعایت قواعد داوری است و «تشکیل جلسه داوری» و اعطای فرصت دفاع در برابر اظهارات و خواسته طرف مقابل، از بنیادی‌ترین این قواعد به‌شمار می‌رود. این اصل، از منظر فلسفی نیز دارای مبانی قابل تأملی است. سقراط هیچ نوشته‌ای از خود بر جای نگذاشت و همه عمر خویش را به مناظره و استدلال عقلی با مخاطبانش گذراند؛ شاگرد او افلاطون بود که نوشته‌های مبسوطی از زبان سقراط به یادگار نهاد، هرچند به‌درستی مرز میان اندیشه این دو آشکار نیست. در برابر، متفکرانی چون ژان پل سارتر، هم قلم را و هم سخنرانی و مناظره را برای انتقال اندیشه برگزیدند. حقیقت آن است که نوشته و گفته باید در کنار یکدیگر قرار گیرند. اگر این وضعیت را به فرایند رسیدگی، اعم از دادگاه و داوری، تسری دهیم، ضروری است که علاوه بر تبادل لوايح، فرصتی نیز برای شنیدن اظهارات طرفین اختصاص یابد. پرسش این است که چرا داور، به‌رغم امکان تشکیل جلسه داوری، از آن سرباز می‌زند و این خودداری چه محملی دارد؟ آیا این رویه با اصل اعتمادسازی در داوری سازگار است یا عاملی در جهت تضعیف آن؟ (خدابخشی، ۱۳۹۴: ۳۳۳).

بحث نظارت دادگاه بر رأی داوری در مرحلهٔ ابلاغ نیز از جمله مباحث مهم در حقوق داوری است. هرچند نظارت دادگاه در مرحلهٔ رسیدگی به دعوی ابطال رأی داور و نیز کنترل پذیری در مرحلهٔ اجرای آن، کم‌وبیش در دکترین معتبر و رویهٔ قضایی پذیرفته شده است، اما زنده یاد دکتر جواد واحدی از اندیشمندان برجستهٔ حقوق دادرسی مدنی، برای نخستین بار در مقالهٔ ارزشمند خود با عنوان «ابلاغ رأی داور»، ضلع سومی برای این نظارت ترسیم کرد و آن را در مرحلهٔ ابلاغ رأی قابل اعمال دانست. ایشان چنین استدلال کرده است که: «مفاد رأی داور باید قابلیت اجرا داشته باشد، یعنی از اشکالاتی که رأی داور را اساساً باطل و بلاجرا می‌گرداند، مبرا باشد تا بتوان نسبت به آن دستور ابلاغ داد. شاید این نظر برای همه قابل قبول نباشد، زیرا در قانون پیش‌بینی نشده و ظاهر مادهٔ ۶۶۱ قانون آیین دادرسی مدنی (مادهٔ ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹) نیز ممکن است خلاف آن را برساند؛ ولی طبق مقررات موجود و اصول و قواعد کلی، اگر رأی داور با توجه به قانون و قرارداد داوری قابل اجرا نباشد، دستور ابلاغ آن که مقدمهٔ اجرای آن است، امری عبث خواهد بود. فرضاً اگر موضوع رأی داوری یکی از دعوای غیرقابل ارجاع به داوری باشد (مانند دعوی ورشکستگی یا اثبات نسب)، ابلاغ چنین رأیی که غیرقابل اجراست، منطقی معنی ندارد. به همین نحو، اگر از مفاد رأی یا قرارداد داوری برآید که رأی نسبت به امری صادر شده است که موضوع داوری نبوده یا خارج از مهلت صادر شده است، دادگاه نباید دستور ابلاغ آن را صادر کند؛ چرا که این رأی بر اساس مادهٔ ۶۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی (مادهٔ ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۷۹) اساساً باطل و غیرقابل اجراست. حتی از بعضی از عبارات مادهٔ ۴۸۵ نیز ممکن است تأیید نظر فوق استنباط گردد، زیرا به موجب تصریح قانون‌گذار، امر ابلاغ به دستور دادگاه انجام می‌گیرد. اگر نظر قانون‌گذار این بود که رأی داور با هر شکل و محتوایی قابل ابلاغ است، دیگر نیازی به دستور دادگاه نبود؛ چنان که ابلاغ آرای صادره از دادگاه‌ها نیاز به دستور جداگانهٔ دادگاه ندارد.» (واحدی، ۱۳۷۲: ۱۵۳). این رویکرد در بخشی از دکترین حقوق داوری نیز مورد تأیید قرار گرفته است (خدابخشی، همان: ۴۳۰).

در پرونده حاضر، داور حکم بر فسخ قرارداد پایه داده است. در این زمینه، ذکر این نکته ضروری است که در گفتمان امروزی حقوق داوری، گرایش به استقلال شرط داوری از قرارداد پایه رو به فزونی نهاده و این دیدگاه که شرط داوری صرفاً تابعی از عقد اصلی است، با تحولات نوین و ضرورت های اجتماعی همخوانی ندارد. بر این باور، تفسیر یک نوشته، از جمله شروط قراردادی، باید متناسب با نیازهای عرفی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی هر عصر بازخوانی شود. به تعبیری، «مؤلف مرده است» و ما با متنی روبه رو هستیم که باید آن را با مقتضیات امروزی تفسیر کنیم. شرط داوری نیز از این قاعده مستثنا نیست و نباید آن را در حاشیه قرارداد اصلی به اسارت کشید. بنابراین، دادگاه حاضر، برخلاف دیدگاه سنتی مبتنی بر عدم استقلال شرط داوری، از پارادایمی دفاع می کند که شرط داوری را موجودیتی مستقل از قرارداد پایه می شناسد.

وانگهی، نکته دیگری که در این پرونده به روشنی به چشم می آید، آن است که داور محترم اساساً رأی به معنای دقیق کلمه - یعنی تصمیمی متضمن الزام و التزام برای یکی از طرفین و مشتمل بر احکام وضعی - صادر نکرده است. آنچه در این نوشته آمده، بیشتر به یک نظریه مشورتی یا موافقت با یک درخواست اداری شباهت دارد. داور چنین مرقوم داشته است: «داور دهیاری را محق دانسته و فسخ را صواب و صحیح می داند؛ لذا دهیاری طبق قرارداد اقدام و در صورت عدم تمکین از طریق دادگاه صالحه پیگیری نماید.» پرسش بنیادین این است که کجای این متن بر یک رأی الزام آور و مستدل دلالت دارد؟ بی گمان چنین عبارتی را نمی توان رأی داوری تلقی کرد و به همین جهت، با موازین قانونی و معیارهای دکتترین حقوقی در باب مفهوم و ماهیت رأی داور انطباق ندارد.

۱-۴. منطوق رأی

دادرس حاضر در این مقام قضایی، در افق اندیشه امروزی حقوق، نظر به عدم رعایت قواعد داوری و با عنایت به اینکه رأی داوری اعلام شده در بخشداری قلعه نو را، به جهات و دلایل مشروح در بخش اسباب موجهه از جمله وجود غرر و مغایرت با قوانین موجد حق، واجد قابلیت اجرا نمی داند، بر این باور است که چنین رأی ای شایستگی ابلاغ - که مقدمه اجرای آن است - را ندارد.

بر این اساس، دادگاه حکم بر رد درخواست ابلاغ رأی داوری به شماره ۲۲۷۷/۳/۱/۲۹۳۱ مورخ ۱۴۰۳/۰۶/۱۲ صادر و اعلام می‌دارد. این حکم در حکم ابطال رأی داوری پیش‌گفته تلقی می‌گردد. رأی صادره حضوری بوده و ظرف بیست روز از تاریخ ابلاغ، قابل تجدیدنظرخواهی در دادگاه تجدیدنظر استان تهران می‌باشد.

۲. نقد و بررسی رأی صادره

گفتگوی بنیادین در این پرونده پیرامون این پرسش خواهد بود که نقش و جایگاه «دستور» دادگاه در ابلاغ رأی داوری چیست؟ در مقام پاسخ برخی بر این باور هستند که این دستور بیشتر چهره‌ی اداری دارد و قانون‌گذار در پی ایجاد سازو کاری برای نظارت بر رأی داوری نبوده و نیست. (امینی و منصور، ۱۴۰۰: ۱۲۸) دیدگاهی که دست کم از دو جهت با اصول راهبردی حاکم بر حقوق داوری مخالفت دارد. نخست این که: برخی از دستورات مقدمه‌ی تحقق و استمرار اثر حقوقی یک موقعیت حقوقی هستند. در این موارد تصمیم دادگاه نه تنها به جهت دخالت قاضی در صدور آن بلکه به جهت بار شدن اثر حقوقی بر دستور دادگاه؛ قضایی به شمار می‌رود. برای نمونه؛ در ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی^۱ عیین وقت رسیدگی وابسته به «دستور» دادگاه است. بدین سان، مفهوم مخالف این واکاوی این خواهد بود که بدون وجود این «دستور» عملیات بعدی که ابلاغ دادخواست و تشکیل جلسه دادرسی خواهد بود به منصف ظهور نخواهد رسید. این نتیجه برگردان قاعده «ترتّب» است که در حقوق دادرسی مدنی توسط برخی از دکترین حقوقی معتبر پیشنهاد شده است. (نهرینی، ۱۳۹۹: ۲۵۲) پس، وقتی تصمیم دادگاه در ایجاد و استمرار نهادی در حقوق دادرسی مدنی اثرگذار باشد ما با یک تصمیم قضایی و نه اداری روبرو هستیم.

بر این بنیاد و در مقام بیان تمایز با دیدگاه بالا گفته، هر گاه دستور دادگاه در ایجاد و یا استمرار موقعیت حقوقی نقشی نداشته باشد حتی اگر توسط دادگاه به کار

۱. ماده ۶۴ قانون آیین دادرسی مدنی: مدیر دفتر دادگاه باید پس از تکمیل پرونده آن را فوراً در اختیار دادگاه قرار دهد. دادگاه پرونده را ملاحظه و در صورتی که کامل باشد پرونده را با صدور دستور تعیین وقت به دفتر اعاده می‌نماید تا وقت دادرسی را تعیین و دستور ابلاغ دادخواست را صادر نماید.....»

برده شود، تصمیم گرفته شده اداری خواهد بود. از همین رو است تصمیم هایی که در قالب دستور رسیدگی توامان پرونده ها یا ثبت لوایح یا استعلامات قانونی صادر می شود. دوم این که: اگر چه داوری از اراده طرفین اختلاف سرچشمه می گیرد اما آثار و نتایج آن تنها به حقوق طرفین داوری فروکاسته نمی شود. توضیح این که نهاد عمومی و به عبارت بهتر نظم دادگستری در جهت اجرای رأی داوری نیز دخالت خواهد داشت. پس، منطقی است که نظارتی این گونه در حین دستور به ابلاغ رأی داوری در نظر گرفته شود. ممکن است در برابر این استدلال این گونه پاسخ داده شود که دادگاه این فرصت را خواهد داشت که در مقام رسیدگی به دعوی ابطال رأی داوری یا در نهایت در هنگامه درخواست اجرای رأی داوری این نظارت را اعمال کند و پیشنهاد یا توصیه به این نظارت در زمان ابلاغ رأی داوری تلاشی در جهت نهاد سازی در حقوق داوری است.

در این خصوص گفتنی است همان گونه که در دادنامه مورد بررسی هم آمده است، ابلاغ رأی داوری مقدمه اجرای آن به شمار می رود. موضوعی که از آن دو نتیجه برداشت می شود. نخست این که در قانون آیین دادرسی مدنی صرف درخواست ابطال یا بطلان رأی داوری نمی تواند مانع از اجرای رأی شود مگر این که دستور موقتی مبنی بر توقف آن بر بنیاد ماده ۴۹۳ قانون پیش گفته صادر شود. دوم این که: نمی توان فرآیندی باطل که در حال حاضر قطعی و مسلم است را به امید امری احتمالی که همان درخواست ابطال رأی داوری خواهد بود، وابسته کرد. به عبارت بهتر؛ پذیرش نظری بر خلاف آن چه گفته شد این تالی فاسد را به همراه خواهد داشت که دادگاه ضمن پذیرش و باور به باطل بودن رأی داوری باید دستور به ابلاغ آن دهد که نتیجه و مدلول التزامی آن نیز اجرا توسط نهاد دادگستری خواهد بود. دیدگاهی که فهم عرفی که اثری رهایی بخش در قضاوت دارد، (رمضانی تبار، ۱۴۰:۵۷) آن را نمی پسندد. افزون بر این که از جهت اقتصادی هزینه هایی را بر طرفی که از این رأی داوری زیان خواهد دید بار خواهد کرد.

گفتگوی بعدی اما درباره این کنترل پذیری که در دادنامه مورد بررسی به آن اشاره نشده است به محدوده و چگونگی میزان این کنترل بر می گردد.

توضیح این که در دکترین حقوق داورى و نیز رویه قضایی مجادله فراوانی در این موضوع دیده می‌شود. برخی بر این باورند که نظارت در مرحله رسیدگی به دعوای ابطال رأی داور گسترده تر از زمان رسیدگی به درخواست اجرای رأی داورى است. گروهی هم با تمایز بین جهات مربوط به نظم عمومی و حقوق شخصی اصحاب دعوا رعایت بخش نخست را در هر دو مرحله لازم و ضروری می‌دانند. (خدابخشی، ۱۳۹۳: ۶۰۵)

در مقام قضاوت بین این دو باید به گروه نخست پیوست و بر این دیدگاه پافشاری نمود که کنترل بر رأی داورى در هنگام صدور دستور ابلاغ همانند نظارت در حین درخواست اجرای رأی داورى به صورت اجمالی است. اگر چه این مفهوم اجمالی نیز خود دارای شبهه مفهومی و مصداقی است ولی باور پژوهنده این است که این نظارت به گونه ای است که بدون بررسی اسناد و مدارک و عدالت شهودی داور قابل دسترس است و بنابراین شامل مواردی می‌شود که به راحتی از سوی دادگاه قابل درک است. از جمله این نمونه‌ها می‌توان به قابل ارجاع نبودن موضوع به داورى-داورى نبودن توافق مانند آن چه در این پرونده اتفاق افتاده، ثالث نبودن داور را اشاره داشت.

نتیجه‌گیری

بر بنیاد آنچه در این مقاله و در مقام واکاوی علمی دادنامه صادره از شعبه اول دادگاه عمومی بخش قلعه‌نو به شماره ۱۳۲۱۶۶۴۳/۱۴۰۳۹۱۳۹۰۰ گفته شد، این نتیجه به دست آمد که قانون‌گذار در ماده ۴۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی، برای دادگاه این حق را ایجاد نموده است تا در هنگام دستور ابلاغ - که ماهیتی قضایی و نه اداری دارد - رأی داوری را کنترل نماید تا در صورت مخالفت آن با اصول راهبردی حاکم بر حقوق داوری و یا موارد مندرج در ماده ۴۸۹ قانون آیین دادرسی مدنی که بر اساس آن رأی داور باطل و غیرقابل اجرا خواهد بود، از صدور دستور ابلاغ خودداری نماید. بدین‌سان، کنترل‌پذیری رأی داوری در حقوق ایران را باید شامل سه‌گانه مرحله ابلاغ رأی داوری، مرحله رسیدگی به دعوای ابطال رأی داور و در نهایت هنگام اجرای رأی داور دانست. افزون بر این، به میزان نظارت دادگاه در این مرحله پرداخته شد و بر این دیدگاه پافشاری شد که کنترل‌پذیری در این مرحله، همانند نظارت در زمان اجرای رأی داوری، به‌صورت اجمالی خواهد بود.

منابع

کتاب

۱. خدابخشی، عبدالله، حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۳
۲. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی - دوره پیشرفته، جلد سوم، انتشارات دراک، تهران، ۱۳۹۷
۳. نهرینی، فریدون، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، انتشارات گنج دانش، ۱۳۹۹
۴. خدابخشی، عبدالله، حقوق دعاوی؛ تحلیل منتخب، جلد چهارم، انتشارات شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴

مقاله

۱. امینی، عیسی، منصوری، عباس، مقاله محدوده نظارت دادگاه بر رأی داوری داخلی از حیث رعایت قوانین موجد حق با تکیه بر رویه قضایی، مجله پژوهش حقوق خصوصی- پاییز ۱۴۰۰، شماره ۳۶ صفحه ۱۲۴ الی ۱۴۷
۲. رمضانی تبار، ساحل، مقاله فهم عرفی و اثر رهایی بخش قضاوت، فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی، دوره ۵۱- شماره ۱، بهار ۱۴۰۰- صفحات ۵۷ الی ۷۶
۳. محسنی، حسن، مقاله مفهوم مرجع قضایی، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۷۶ شماره ۷۹ مهر ۱۳۹۱- صفحه ۹۹ الی ۱۲۳
۴. واحدی، جواد، مقاله ابلاغ رأی داور، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره ۳۰، دیماه ۱۳۷۲